



عنوان مقاله:

ویژگی‌های روان‌شناختی دانش‌آموزان ابتدایی و کاربردهای آن در تدریس

امام خمینی (ره):

نقش معلم در جامعه، نقش انبیاست؛ انبیا هم معلم بشر هستند.

جمع‌آوری: محمدرضا اسماعیل‌پور مقدم

چکیده

این پژوهش سعی کرده است ابتدا ابعاد رشد و تکامل کودک را بررسی کند و سپس کاربرد هر کدام را در شیوه‌ی آموزش بیان کرده که می‌تواند راهنمای خوبی برای معلم در تدریس مؤثر و ایجاد کلاس جذاب باشد. متأسفانه دیده می‌شود که کلاس‌های ما اغلب بسیار خسته‌کننده است و هیچ جذابیتی برای دانش‌آموز ندارد؛ کلاس که باید به یک فضای جذاب و مفرح بخش برای معلم و دانش‌آموز تبدیل بشود، تبدیل به یک فضای خسته‌کننده شده است. یکی عوامل بسیار مهم در ایجاد کلاس جذاب، توجه به دانش‌آموز است که باید با توجه به روانشناسی رشد تدریس صورت گیرد. به‌طور کلی هدف از نگارش چنین مطالبی این بوده است که این توجه داده شود که آموزش باید بر اساس مبانی روان‌شناختی و مراحل رشد و تکامل درک آدمی صورت پذیرد، زیرا اگر ما از ویژگی‌های مخاطب خود آگاهی لازم را نداشته باشیم نمی‌توانیم در امر تعلیم و تربیت او موفق باشیم.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند:

«فرزند خود را تا هفت سال رها کن تا بازی کند و هفت سال دوم به ادیب او بپرداز و هفت سال بعد هم تحت مراقبتش بدار.¹»

دوره‌ی دبستان یک مرحله‌ی مهم احساس برای میل به فعالیت و پیشرفت در فرد است؛ یعنی در این دوره عادت به کم‌کاری یا پرکاری یا کار متناسب با ظرفیت، در فرد به وجود می‌آید. در نتیجه ما باید توجه داشته باشیم که قرار است دانش‌آموزانی قوی و اهل تلاش و کار تربیت کنیم. پایه‌ی حیات انسان و هر موجود دیگر بر تغییر بنا شده است و این تغییرات در تمام دوران زندگی آنان برقرار است. مجموعه‌ی این تغییرات کمی و کیفی را رشد و تکامل گویند که منظور از ابعاد کیفی تغییرات بدنی هستند و ابعاد کیفی به تغییراتی اطلاق می‌شوند که در جنبه‌های شناختی مانند ادراک، تفکر حل مسئله، جنبه‌های اجتماعی مانند روابط با دیگران و جنبه‌های عاطفی از قبیل احساسات و گرایش‌ها به عمل می‌آیند (باهر، 1378).

تعریف رشد:

رشد تعاریف گوناگونی دارد. یکی از عام‌ترین تعاریف بدین شرح است: «رشد عبارت است از همه‌ی تغییرات و تحولاتی که از زمان تشکیل سلول تخم تا هنگام مرگ در انسان روی می‌دهد. رشد حرکتی مستمر، دائمی و پیوسته بوده گاهی آهسته و زمانی همراه با جوش و خروش است. ممکن است کیفیت رشد ملموس نباشد ولی نباید تصور کرد که جریان رشد متوقف شده است.» (احدی، 1368)

حال رشد کودک دوره‌ی ابتدایی را در ابعاد جسمانی، شناختی، اجتماعی، عاطفی و اخلاقی بررسی می‌کنیم.

1- رشد جسمانی

کودکان در این دوره بیش‌ازحد فعال هستند، چون برای اولین بار مجبور می‌شوند که بیشتر نشسته فعالیت کنند، آن‌ها انرژی خود را به شکل عادات عصبی چون جویدن مواد، مکیدن انگشت، پیچ دادن مو و بی‌قراری عمومی صرف می‌کنند (کدیور، 1367).

با این حال معلمان ابتدایی باید تصمیم بگیرند در موقع درس چه اندازه سروصدا و حرکت را مجاز بدانند.

هر تصمیمی که می‌گیرید مواظب کاهش بازده کودکان که نتیجه‌ی محدودیت بسیار زیاد یا کم است، باشید.

تنفس‌های متعدد بدهید و کارتدریس را با فعالیت شاگردان توأم کنید یعنی آن‌ها را پای تخته بفرستید، نوشته‌هایشان را پای میز خود تحویل بگیرید (همان: 155).

کودکان این دوره به زمان‌هایی برای استراحت نیاز دارند، زیرا در نتیجه‌ی فعالیت‌های بدنی و فکری خیلی زود خسته می‌شوند.

بعد از فعالیت‌های شدید، فعالیت‌های آرام را برنامه‌ریزی کنید (مانند قصه‌گویی یا تنفس) و فعالیت‌هایی که به تمرکز ذهنی نیاز دارد را طرح‌ریزی کنید (همان).

فعالیت‌های بدنی کودکان این سن بیش‌ازحد است و از کنترل بدنی بسیار خوبی برخوردارند و اطمینان فراوانی به مهارت‌های خود دارند که اغلب باعث می‌شود تا خطرات ناشی از فعالیت‌های خود را کمتر از آنچه هست، پیش‌بینی کنند.

شما می‌توانید کتابچه‌ای درباره‌ی کمک‌های اولیه تهیه کنید و در ضمن از بازی‌های خطرناک نیز جلوگیری کنید. برای مثال، در موقع تنفس کلاس را به بازی‌های پرهیجان، ولی بی‌خطر

تشویق کنید (مثلاً ترتیب دادن مسابقاتی که متضمن نمایش مهارت یا قدرت است) تا تمایلات شرورانه‌ی کودکان از ذهنشان خارج شود (همان: 156).

2- رشد شناختی:

صرف نظر از نوع ماده‌ی درسی مورد مطالعه، ناتوانی در فهم و درک آنچه ضروری است یا ناتوانی در تشخیص محل مسائل و دشواری‌هایی که در آن وجود دارد، موانعی آشکار در برابر هر پیشرفت واقعی به شمار می‌روند. بعضی از معلمان از این موضوع کاملاً آگاه‌اند، اما انتظار منطقی آنان از سطح تفکر (شناخت) یک کودک در یک سن معین کاملاً روشن نیست. درواقع بسیاری از شکست‌های آموزشی از این واقعیت ناشی می‌شود که انواعی از تفکر از کودکان مطالبه می‌شود که آن‌ها از برآوردن آن عاجزند. (فونتانا، 1381: ص 116)

با توجه به آنچه گفته شد پیازه مراحل رشد تفکر (شناخت) کودک را بررسی کرده که سومین مرحله نظریه پیازه مربوط به کودکان دوره‌ی دبستان هست که اصطلاحاً به این دوره، دوره‌ی عملیات عینی گفته می‌شود.

طبق نظریه‌ی شناختی پیازه کودک در این سن قادر به استنتاج عینی منطقی می‌شود که می‌تواند از وضعیت پدیده‌های گوناگون نتیجه‌گیری کند.

فکر منطقی او به امور عینی محدود است و با کمک علائم می‌تواند امور مختلف را طبقه‌بندی و ردیف‌سازی کند، خواندن را یاد بگیرد، حساب کند و بنویسد (سیف، 1370).

در خلال عملیات عینی، سنین 7 تا 11 سالگی کودک توانایی انجام اعمال منطقی را دارد، اما با امور عینی و محسوس نه با امور فرضی و پدیده‌های انتزاعی. به عنوان مثال، اگر این مسئله برای کودک مطرح شود که: اگر رنگ موی زینب از رنگ موی زهرا روشن‌تر باشد و رنگ موی زینب از رنگ موی مهدیه تیره‌تر باشد، رنگ موی چه کسی از همه تیره‌تر است؟ کودک بدون دیدن این سه نفر در کنار هم قادر به حل مسئله نخواهد بود، اما اگر این سه نفر در کنار یکدیگر و به طور محسوس برای او قابل رؤیت باشند، جواب صحیح خواهد بود (کرین، 1385).

کودک در این مرحله می‌تواند آنچه را که قبلاً فقط به طور فیزیکی انجام می‌داد، به صورت ذهنی نیز انجام بدهد در ضمن عملیات ملموس را وارونه‌سازی هم کند. مثلاً خاصیت بقای ماده را در مورد دو توده‌ی گل رس کروی و مشابه که به او داده شود، نشان می‌دهد. یک مشخصه‌ی مهم این دوره، کسب توانایی طبقه‌بندی کردن اشیای گوناگون در گروه‌های مختلف و در نظر داشتن روابط میان آن‌هاست (سانتراک، 1387).

کودک در این سن قادر به ادراک «نگهداری ذهنی» است (مثلاً تغییرناپذیری محتوی علی‌رغم تغییر شکل).

خود مرکز بینی کودک نسبت به مرحله‌ی قبل کم شده، ولی هنوز به‌درستی نمی‌تواند واقعیت را از تفکرخویش درباره‌ی آن جدا بداند، او ارتباط خود را با دیگران بهتر تنظیم می‌کند و اجتماعی‌تر می‌شود و می‌فهمد که دیگران اعتقادات و علائق و زمینه‌های ذهنی متفاوتی دارند. کودکان در این دوره برعکس نوجوانان و بزرگسالان فرضیه‌های خود را صحیح می‌دانند و سعی می‌کنند هر جا که نظراتشان با واقعیت‌ها تفاوت داشت، به تعبیر مناسب دیگری از آن‌ها بپردازند. این ناتوانی در تفکیک فرضیه‌ها و واقعیت‌ها باعث به وجود آمدن انواع تفکرهای فلسفی اسرارآمیز در او می‌شود (سیف، 1370: 15).

همچنین کودکان در دوره‌ی ابتدایی می‌آموزند با استفاده از علائم به خواندن و نوشتن ریاضیات و طبقه‌بندی محل مسائل منطقی با محتوای عینی و مادی بپردازند (همان). کاربردهای نظریه رشد شناختی در تدریس: دوره اول ابتدایی:

با توجه به علاقه‌ی زیاد کودک به یادگیری و وجود انگیزه‌های درونی کودکان، معلم باید از این انگیزه‌ها استفاده درست کند تا موجب تقویت این انگیزه شود (کدیور، 1367).

کودکان در این سن حرف زدن را دوست دارند و علاقه‌ی وافری به پاسخگویی دارند، اما تنها مشکل این دوره کنترل فعالیت کودکان در کلاس است. تذکر مکرر اینکه نوبت را رعایت کنید و شنونده‌ی خوبی باشید، ضروری است.

معلم بهتر است در مقابل شنیدن جواب نادرست با گفتن عباراتی مؤدبانه و طنزآمیز نشان دهد، پاسخ سؤال بی‌ربط و نادرست است (همان).

کودک در این سن وقتی قدرت لغات را کشف کند، از کلمات رکیک استفاده می‌کند، معلم بهتر است نخستین عکس‌العمل او نادیده گرفتن باشد تا به دلیل فقدان تقویت تکرار نشود، اگر بی‌توجهی اثر نداشت، صحبت کوتاهی با رهبران گروه‌ها باید مؤثر باشد، یک روش مؤثر این است که بگوید این کلمات برای شنونده خوشایند نیست (همان).

برونرمعتقد است که محصلان باید ساختار بخش یا مجموعه‌ای از معرفت را بفهمند پیش از این که اسامی، تاریخ‌ها، مکان‌ها، قواعد، فرمول‌ها و امثال آن‌ها را به شکل انتزاعی حفظ کنند، آن‌ها باید یاد بگیرند که چگونه، آنچه را که نیاز دارند بدانند، کشف کنند. (شعاری نژاد، 1304: 159)

برونر همچنین می‌گوید که کودک چنان به محیط اطراف خود وابسته است که برای آنچه انجام می‌دهد، به پاداش فوری نیاز دارد. او همچنین به اهمیت وجود جو آرام در کلاس درس تأکید می‌کند.

مهم‌ترین کاربرد نظریه‌ی برونر ایجاد جو آرام و آزاد در کلاس است که در آن دانش‌آموزان آزادانه و بدون ترس از نتایج منفی به عکس العمل و ارائه نظر در کلاس بپردازند (کدیور، 1367).

با توجه به ضرورت یادگیری از طریق فعالیت و تجربه‌ی مستقیم معلم باید شرایطی را فراهم کند تا کودکان کنش متقابل اجتماعی داشته باشند و بتوانند از یکدیگر بیاموزند. برای انجام این کار برتر است معلم کودکان پیشرفته‌تر را در جوار کودکان ضعیف‌تر قرار دهد (همان).

برای اینکه از سطح تفکر دانش‌آموزان مطلع شویم باید فرصت‌های فراوان ایجاد کنیم تا دانش‌آموزان تفسیرهای خود را از تجربه‌ها نشان دهند و از آنها سؤالات زیاد بکنیم (همان). دوره دوم ابتدایی:

در این دوره کودک درباره‌ی همه چیز کنجکاو است، معلم باید به جای عرضه کردن جواب‌ها به کودکان آن‌ها را تشویق کند که پاسخ‌ها را خودشان پیدا کنند ولی زیاده‌روی در این کار صحیح نیست.

غافل گیر کردن کودک که چرا «خودت جواب را پیدا نمی‌کنی؟» بعضی اوقات علاقه را در وی می‌کشد.

اگر جواب سؤالی را نمی‌دانید، گمراه کردن دانش‌آموز با جواب غلط کار احمقانه و خطرناکی است.

دانش‌آموز توقع ندارد همه چیز را بدانید، ولی اگر ندانستن خود را پنهان کنید، اعتماد آن‌ها از شما سلب می‌شود، عاقلانه این است اگر کودکی از شما بیشتر اطلاع دارد، اربه ارائه مطلب تشویق کنید (همان).

اگر کودک به کاری مجبور شود که مورد علاقه‌اش نیست، چنان نفرتی در وی ایجاد می‌شود که بعداً نیز از دست زدن به مشاغل دیگر خودداری خواهد کرد (همان).

کودک در این سن از موضوعی به موضوع دیگری پرد و تمایل دارد در فعالیت‌های کلاسی شرکت کند، باید کودک را به انجام فعالیت تا لحظه‌ای که آن را خوب انجام می‌دهد، تشویق کنیم.

معلمان باید تکالیفی تعیین کنند که ارزشمند و متضمن رسیدن به هدف‌هایی باشد و شاگردان را تشویق کند تا به آن برسند و از ایجاد موقعیت‌های رقابت انگیز و مقایسه‌ای در یادگیری بپرهیزند (همان).

کودک بیشتر می‌خواهد مستقل باشد، ولی به پشتیبانی و راهنمایی بزرگسالان نیاز دارد و خواستار آن است، این خصلت می‌تواند به رفتار نامنظم بیانجامد و تحلیل را دشوار کند که باید در مقابل آن صبور و بصیر باشید (همان).

3- رشد اجتماعی:

چهارمین مرحله از مراحل نظریه اریکسون مرحله ساختن یا کوشایی در مقابل احساس حقارت (از 6 تا 11 سالگی) است.

اجازه دادن به کودک که شخصاً کارهایی را انجام دهد و برای پیشرفتش در آن‌ها مورد تمجید و تحسین قرار گیرد به کوشا شدن و ساختن منجر می‌شود. محدودیت فعالیت‌های کودک و انتقاد مداوم از کارهایی که انجام می‌دهد به احساس حقارت می‌انجامد.

در این مرحله، کودکان کنجکاوی و احساس توانایی کوشش و ساختن را رشد و گسترش می‌دهند و به آموختن مشتاق می‌شوند؛ یا احساس حقارت می‌کنند و به انجام دادن تکالیف بی‌علاقه می‌شوند (شعاری نژاد، 1385).

با شروع این دوره مدرسه رفتن و زندگی همراه با کار برای او آغاز می‌شود و بازی‌های او کاهش می‌یابد.

پسران پرخاش جوتر و دختران پذیراترو مراقبت‌کننده تر هستند. دنیای کودک وسیع‌تر و پیچیده‌تر می‌شود.

مدرسه و نظام اجتماعی آن به صورت یک جهان تازه برای او مطرح می‌شود، همچنین دنیای همسالان برای او اهمیت پیدا می‌کند و می‌خواهد در چشم همسالان بهترین و محبوب‌ترین فرد باشد، کودک به دنبال اثبات خود در جلوی همسالان، پدر و مادر و معلم است. تأثیر دوستان و همسالان در این دوره افزایش می‌یابد (سیف، 1370).

کودکان در مدرسه، توانایی کار کردن و همکاری کردن با دیگران را پرورش می‌دهند. احساس حقارت در صورتی ایجاد می‌شود که تجربیات ناگوار در خانه، در مدرسه، یا با همسالان به احساس بی‌کفایتی منجر شوند (لورابرک، 2007).

کودک در این سن می‌خواهد توانایی‌های خود را ظاهر سازد و افزایش دهد.

کودک علاقه‌ی فوق‌العاده‌ای به آموختن پیدا می‌کند و می‌خواهد خواندن و نوشتن و حساب کردن را بیاموزد و بداند که اشیا و امور چگونه هستند، چگونه کار می‌کنند و چه منظوری می‌توان آن‌ها را به کار گرفت.

کودک می‌تواند با علاقه‌ی کامل در یک کار معین شرکت کند و هرگاه در کار پیشرفت کند، رشد روانی سالم خواهد داشت.

مدرسه باید به کودک کمک کند تا این ویژگی‌ها در او کودک ظاهر شود:

- ۱- تقسیم کار و یافتن کار مناسب
- ۲- بر عهده گرفتن نقش‌ها و وظایف گوناگون
- ۳- داشتن حس همکاری و مسئولیت
- ۴- شرکت کردن در حرکت‌های گروهی – اجتماعی (سیف، 1370).

کاربردهای آموزشی:

دوره‌ی اول ابتدایی:

رقابت کودکان افزایش می‌یابد و لاف زدن معمول می‌شود.

رقابت جزء جدانشدنی مدرسه و زندگی است و تا حدودی یکی از اشکال مطلوب انگیزش محسوب می‌شود، ولی نتایج منفی رقابت زیاد است، از این روبه‌تر است معلم از مقایسه‌ی کودکان در جمع خودداری کند و به جای هم‌چشمی با دیگران آن‌ها را به رقابت با خود تشویق کند (کدیور، 1367).

دعواها هنوز هم بسیار است و در آن‌ها بیشتر کلمات از تهاجم بدنی به کار می‌رود، ولی بیشتر پسرها همچنان به مشت زدن، گلاویز شدن و هل دادن می‌پردازند.

گاهی بروز دعوا قابل پیش‌بینی است، اما اگر بعضی از کودکان مخصوصاً دو فرد معین به نبردی طولانی می‌پردازند، باید آتش‌بس برقرار کنید. اگر بتوانید دلیل دشمنی را پیدا کنید، به مراتب بهتر است (همان).

دوره‌ی دوم ابتدایی:

در خلال سال‌های اول مدرسه والدین و معلمان استانداردهای رفتار را مشخص می‌کنند و کودکان سعی دارند با آن‌ها زندگی کنند. ولی در پایان دوره‌ی ابتدایی تحت تأثیر قرار دادن دوستانشان مهم تراز خشنود کردن معلم می‌شود.

جنبه‌ی دیگر رفتار گروهی در دوره‌ی دوم ابتدایی، تمایل کودکان به نشان دادن خود در گروه است که گاهی اوقات کودک دست به اعمال غیرقانونی (دزدی یا میل به نزاع) می‌زند که در این

موارد به جای آنکه فقط به فکر تنبیه باشد، استقلال در حال رشد کودک را در این دوره و نیاز او را به همدردی و هم فکری در نظر بگیرد (همان).

در این دوره بازی‌های گروهی مورد توجه قرار می‌گیرد و روحیه‌ی کلاسی قوی ترمی شود. معلم می‌تواند بازی‌های غیردرسی با عضویت نوبتی را تشویق کند (همان).

4- رشد عاطفی:

دوره‌ی اول ابتدایی:

کودکان این سن هنوز نیازمند عاطفه‌ی پدر و مادر هستند و باید احساس کنند که معلمشان به آنان علاقه‌مند است، اما در هر حال به دوستی و حمایت سایر بچه‌ها به مراتب وابسته‌تر هستند. آنان در این مرحله قادر به بازی در گروه‌های بزرگ‌تر بوده و از شرکت کردن در بازی‌های سازمان‌یافته لذت می‌برند (درویل، 1386).

کودکان در این سن به انتقاد و تمسخر حساسند و ممکن است در پذیرفتن شکست با مشکلاتی روبه‌رو شوند. آن‌ها به توجه و تشویق زیاد نیاز دارند.

چون کودکان این دوره معلم خود را می‌پرستند، از انتقاد وی شدیداً ناراحت می‌شوند. معلم باید تقویت مثبت را فراهم کند و عکس‌العمل‌هایی منفی را به سوء رفتارهای غیردرسی معطوف کند و از تمسخر و سرزنش دانش‌آموز به‌طور جدی خودداری کند (کدیور، 1367).

کودکان در این دوره علاقه‌مندند؛ معلم خود خشنود کنند، دوستدار کمک کردن‌اند، از مسئولیت لذت می‌برند و مایل‌اند تکالیف مدرسه‌ی خود را خوب انجام دهند.

راه‌حلی قدیمی که برای ارضای میل به «کمک کردن» که تحسین‌انگیز هم هست، این است که کارهایی را به نوبت به آن‌ها واگذار کنیم (همان).

در سال‌های نخست دبستان دانش‌آموزان عموماً بیش از حد معمول حرف می‌زنند و سؤال می‌کنند و اغلب بدون آنکه به درست بودن پاسخ خود فکر کنند، برای پاسخ دادن به پرسش‌های معلم داوطلب می‌شوند. این مسئله بیشتر به این جهت است که کودک می‌خواهد خودنمایی کند و از این طریق به اثبات وجود خود بپردازد. ایجاد فرصت‌های مناسب جهت ابراز وجود و خودنمایی مثبت می‌تواند به رشد شخصیت و عکس‌العمل‌های عاطفی و اجتماعی کودک کمک کند (احمدی، 1369).

دوره‌ی دوم ابتدایی:

کودکان این سن قادرند نسبی بودن موقعیت‌ها را در نظر بگیرند و بپذیرند که قوانین، مطلق نیستند، بلکه سلسله اعمالی پیشنهادی هستند.

به زبان پیاژه کودکان این سن در مرحله‌ی نسبی‌گرایی اخلاقی قرار دادند. مؤثرترین راه کمک به کودکان برای ایجاد یک وجدان اخلاقی این است که به‌جای اینکه آن‌ها را وادار به تکرار مکانیکی حرف‌های کلیشه‌ای کنیم، با آنان درباره‌ی کارهای خاصی به‌هنگام وقوع آن بحث کنیم.

به خاطر داشته باشید که خود شما به‌عنوان یک الگو، می‌توانید تأثیر زیادی در آن‌ها داشته باشید (کدیور، 1367).

5- رشد اخلاقی:

کلبرگ در نظریه رشد اخلاقی خود براین باور است که رفتار اخلاقی کودک برای سازگاری و هماهنگی با نظم اجتماعی و تمایل برای حفظ و نگه‌داری این نظم است. انگیزه و محرک اصلی برای این سازگاری بیشتر همانندسازی با والدین است و هنوز نمی‌توان گفت در این دوره معیارهای اخلاقی درونی شده‌اند.

کودک رفتار خوب را آن‌می‌داند که اجازه و تصویب دیگران را به همراه داشته باشد و روابط خوب آنان را حفظ کند، به همین علت کودک به هماهنگی و سازگاری با معیارهای اخلاقی دوستان یا اعضای خانواده می‌پردازد. کودک به‌جای لذت مادی، لذت روانی (رضایت دیگران) را می‌خواهد (سیف، 1370).

در این سنین مفاهیم اخلاقی وقتی ایجاد می‌شود که کودک به‌اندازه‌ی کافی رشد کند و قادر به تفکر انتزاعی باشد.

پس با توجه به این نکته ابتدا باید کودک خوب و بد را بیاموزد بدون اینکه توجیهی در مورد آن‌ها لازم باشد بوقتی که به‌اندازه‌ی کافی رشد کرد و قادر به تفکر انتزاعی شد، باید دلیل خوبی و بدی رفتارها برای او روشن شود (مقدم، 1374: 32).

کاربرد در تدریس:

بهترین راه کمک به کودکان این سن برای درک وسیع تراز اخلاقیات این است که هنگامی به بحث اخلاقی بپردازیم که آن عمل در حال اتفاق افتادن باشد و شرایطی فراهم کنیم که شاگردان در مورد اینکه چرا عملی خوب یا بد است، بیندیشد.

چون کودکان این سن نمی‌توانند مفاهیم انتزاعی را به کار ببند و غالباً معنی آن لغات را نمی‌زنمی دانند، به نظرمی رسد که «امرونی کردن» یا کارهایی از این قبیل اثر چندانی نداشته باشد (کدیور، 1367).

یکی از اصول راهبردی قرآن کریم در تربیت اخلاقی، استفاده از روحیه‌ی الگوپذیری انسان است. آیات بسیاری به تصویرپردازی انسان‌های خوب مانند حضرت یوسف(ع) و انسان‌های بد مانند قارون پرداخته‌اند تا از این طریق، حیات اخلاقی مثبت و منفی را به صورت محسوس و باظرافت‌های تصمیم‌گیری اخلاقی در اختیار مخاطب قرار دهند (علامه طباطبایی، 1360:355)

در پایان بدانیم که...

دانش آموزان ما به دنبال بازی، شورونشاط مخصوص سن خود هستند و این هنر ظریف و دقیقی است که در کنار این مسائل، مطالب آموزشی – اعتقادی را در ذهن و جان آنان پی‌ریزی کنیم.

جمع‌بندی:

1. باید به دانش‌آموز فرصت تفکر و بروز استعداد داد نه اینکه فقط به محفوظات او افزود.
2. باید دانش‌آموز را در شرایط تصمیم‌گیری قرارداد تا بتواند خود تصمیم بگیرد تا برای تصمیم‌های بزرگ در آینده آماده شود.
3. باید از حس کنجکاوی دانش‌آموز استفاده کرد و به جای عرضه مستقیم مطالب او را تشویق کرد تا پاسخ را خودش پیدا کند.
4. با توجه به این که کودک علاقه به انجام فعالیت و کار دارد، باید معلم به او مسئولیت بدهد و در حرکت‌های گروهی ایجاد کند زیرا اگر کودک کار معینی را انجام دهد، رشد روانی سالم خواهد داشت.

1. سیف، سوسن و {همکاران}. روانشناسی رشد. انتشارات سمت. 1370.
2. بیلر، رابرت فردریک. کاربرد روانشناسی در آموزش. مترجم: کدیور، پروین. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. جلد اول. 1367.
3. باهنر، ناصر. آموزش مفاهیم دینی همگام با روانشناسی رشد. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، 1378.
4. سانتراک، جان دبلیو. روان شناسی تربیتی. مترجمین: دانش فر، شاهده سعیدی، مهشید عراقچی. تهران: رسا، 1387.
5. درویل، لیوندر. کاربرد روان شناسی در آموزش. مترجم: نظام خواجه نوری. تهران: نسل نو اندیش، 1386.
6. لورابرک. روانشناسی رشد، ترجمه یحیی سید محمدی، ویرایش چهارم (2007)، فصل اول.
7. شعاری نژاد، علی اکبر؛ (1385)، روان شناسی رشد، تهران: نشر اطلاعات، چاپ نوزدهم 1388.
8. احمدی، غلامعلی. فصلنامه نوآوری های آموزشی شماره ۱ سال چهارم، بهار 1384، آذر 1369، شماره 69.
9. سیف، علی اکبر. روانشناسی پرورش نوین، تهران: نشر دوران، 1391.
10. مقدم، بدری. کاربرد روانشناسی در آموزشگاه (روانشناسی آموزشگاهی)، (ویرایش 2) تهران: سروش (انتشارات صداوسیما)، 1374.

11. شعاری نژاد، علی اکبر، 1304. یادداشت‌هایی درباره‌ی نظریه‌های انگیزش در آموزش و پرورش، تهران: نشر نی، 1378.
12. مونتانا، دیوید. روانشناسی در خدمت معلمان، مترجم: جواد قهرمانی، وزارت آموزش و پرورش، موسسه فرهنگی منادی تربیت، (ج ۱: 82)
13. کرین، ویلیام. نظریه‌هایی رشد، مترجمین: خویی نژاد و رجایی، نشر رشد، فصل 6، 1385.
14. علامه طباطبایی، محمدحسین. تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، جلد 1، 1360.
15. احدی، حسن. روانشناسی رشد، چاپ سوم، 1368، چاپ و نشر بنیاد